

## ژاک لکان، زبان و ناخودآگاه

محمد رضا محسنی\*

مربی گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده زبان، دانشگاه آزاد اسلامی اراک، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۵/۰۵/۰۱، تاریخ تصویب: ۸۵/۰۷/۱۶)

### چکیده

در این مقاله، ما دیدگاه لکان را دربارهٔ زبان و ناخودآگاه بررسی می‌کنیم. دیدگاه‌هایی که برگرفته از تئوری‌های «فروید» است. ژاک لکان برای ناخودآگاه ذهن انسان ساختاری شبیه به ساختار زبان قائل است. یعنی همان رابطه دال و مدلول حاکم در نظام زبانی که در ساختار ناخودآگاه ذهن نیز وجود دارد. به عبارت دیگر، همچنان که بکارگیری دال‌هایی همچون اصوات و کلمات، زنجیره‌ای از مدلول‌ها یا معانی را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کنند، ناخودآگاه ذهن نیز در تماس با دال‌هایی همچون مزهٔ خوراکی‌ها، رایحهٔ برخی اشیاء یا اشخاص و یا دیدن بعضی از تصاویر، خاطراتی را از گذشته به صورت مدلول‌هایی در ذهن ما بیدار می‌کند. پیش از لکان، ساختارگرایانی همچون کلود لوی-استروس نیز، برای تمامی فرایندهای اجتماعی، از جمله زبان، ساختاری بنیادین قائل بودند که غالب اوقات به شکل ناخودآگاه باقی می‌ماند. درست همانند زبان که زنجیره‌ای از واحدهای نشانه‌ای و نمادین را تشکیل می‌دهد، ناخودآگاه انسانی نیز مجموعه‌ای از عناصر نشانه‌ای را که حاصل امیال ارضاء نشدهٔ فرد است، همچون کدها و رمزگان زبانی در خود ذخیره می‌کند. لکان به تاسی از فروید، میان سه مفهوم «نیاز»، «کشش» و «میل» تفاوتی اساسی قائل است؛ و در حالی که مفهوم نخست را یک نیرویی فیزیکی قلمداد می‌کند، برای دو مفهوم دیگر فرایندی روانشناختی قائل است. لکان فرضیهٔ «عقدۀ ادیپ» را وارد نظام زبانی می‌کند. از دیدگاه او وقتی که کودک متولد می‌شود، در فضایی رقابتی با پدر، برای تصاحب مادر قرار می‌گیرد، حال این کودک برای رقابت با پدر باید در همان نظام نمادینی که پیش‌تر پدر وارد آن شده، حضور یابد و از زبان به عنوان ابزاری برای ایجاد این گفتمان استفاده کند. این مقاله تلاشی است تا چگونگی تشکیل گفتمانی را با حضور عنصر زبان به عنوان نظامی نمادین نشان دهد، نظامی که در ذهن کودک شکل گرفته تا او را در فضایی رقابتی با پدر برای تصاحب مادر قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: ژاک لکان، زبان، ناخودآگاه، دال، مدلول، استعاره، کنایه.

\* تلفن: ۰۲۱-۴۴۴۰۹۱۳۱، دورنگار: ۰۲۱-۳۳۹۶۰۸۵۴، E-mail: mahramin2004@yahoo.com

#### مقدمه

ما زبان، یا به عبارت درست‌تر «قوة ناطقه» را در انسان، قابلیت فطری موجود انسانی برای برقراری ارتباط با هم‌نوعان با استفاده از نظام‌های نشانه‌ای می‌دانیم. در زبان‌شناسی، «دال» را به عنوان بیان آوایی واژگان یا تأثیر روانی یک صوت، و «مدلول» را به عنوان مفهوم، مصداق یا محتوای نشانه‌ای آن صوت می‌شناسیم. «نشانه» را نیز عامل پیوند دهنده دال و مدلول می‌دانیم.

هیچ اندیشه‌ای بدون حضور دال موجودیت نمی‌یابد زیرا بطور یقین باید علائم و نشانه‌هایی در قالب اصوات، حروف یا واژگان وجود داشته باشند، تا معنایی را در ذهن ما خلق کنند. بنابراین دال و مدلول لازم و ملزوم یکدیگرند.

ژاک لکان، روانکاو و فیلسوف بزرگ فرانسه، متأثر از روانکاو فروید و دستاوردهای علم زبان‌شناسی، در صدد تلفیق این دو دانش و ارائه تئوری‌های جدید در این دو گستره برآمد. او کوشید نشان دهد که ناخودآگاه آدمی از ساختاری شبیه به ساختار زبان برخوردار بوده، یعنی همان نظام دال و مدلولی که در نظام زبانی حاکم است، در ساختار ناخودآگاه انسان نیز دارای مصداق بیرونی است. به عبارت دیگر، همچنان که بکارگیری دال‌هایی همچون حروف، اصوات و کلمات، به فراخور نوع کاربردشان، مدلول‌هایی را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کنند، ناخودآگاه ذهن نیز در موقعیت‌های متفاوت قادر است که در تماس با برخی عناصر بیرونی همچون مزه خوراکی‌ها، رایحه برخی اشخاص یا اشیاء و حتی دیدن برخی تصاویر که به صورت دال‌هایی در ذهن پدیدار می‌شوند، خاطراتی را از گذشته و دوران کودکی در ذهن ما زنده کرده که این خاطرات مصداق همان مدلول‌هایند.

همچنانکه لوی استروس متدهای ساختارگرا را که ابتدا در زبان‌شناسی مطرح شده بود، در حوزه مردم‌شناسی به کار گرفت، ژاک لکان نیز از این متد در تحلیل‌های روانکاوانه، به ویژه تعبیر ناخودآگاه بهره برد. او نشان داد که در دانش روانکاو نیز همچون زبان‌شناسی نظامی نشانه‌ای برقرار است که در یک سوی آن دال قرار دارد که در پیوند با سویه دیگر این نظام نشانه‌ای یا همان مدلول است که معنا یا مفهومی را به ذهن متبادر می‌کند. لکان متأثر از آرای سوسوراین نظام را یک ساختار نامید، اما ضمیر ناخودآگاه را نیز بر اساس این نظام ساختاری تعیین کرد، یعنی درست همانند زبان، ناخودآگاه ذهن نیز از روابط استعاره‌ای و کنایه‌ای استفاده می‌کند.

### بحث و بررسی

هر یک از ما، دست کم یک بار این تجربه را از سر گذرانیده‌ایم که ناخواسته، یا از سر اتفاق، مرتکب عملی شده باشیم که در شرایط عادی انجام آن برایمان امکان‌پذیر نبوده، یا بر اثر اشتباه و لغزش زبانی، جمله‌ای را که قصد بازگویی آن را نداشته‌ایم، بر زبان آورده‌ایم؛ یا به واسطه شگفتی و هیجان، کلامی را که در حالت متعارف هرگز قادر به گفتن آن نیستیم، بازگو کرده‌ایم. بی‌تردید در تمامی این موارد، نظامی غیر از شعور و آگاهی بر اعمالمان حکومت می‌کند، که زیگموند فروید برای نخستین بار آن را «ضمیر ناخودآگاه» نامید.

ناخودآگاه جایگاه کشش‌های فطری، تمایلات و خاطرات سرکوب شده و بنیادی‌ترین و ابتدایی‌ترین بخش از دستگاه روانی انسان است. این نظام، مسائل و رویدادها را، به همان شکلی که واقع می‌شوند در خود ثبت کرده و توان فعلیت بخشیدن آنها را در قالب کلام و قابلیت‌های بیانگرانه ندارد؛ نه قواعد منطقی و خردمندانه در این نظام راه دارند و نه نظم زمانی؛ ادراکات عالم ناخودآگاه حتی از قابلیت نفی یا تشکیک نیز برخوردار نیستند. در حالی که عالم خودآگاه در حاشیه یا پیرامون دستگاه روانی انسان واقع شده و اطلاعاتی را هم از جهان درون و هم از جهان بیرون دریافت می‌کند. همچنین خودآگاه محل ورود ادراکاتی است که مستقیماً وارد گستره آگاهی فرد می‌شود. این نظام بر اساس قواعد منطقی و نظام‌مند شکل گرفته و برای تضمین بقا و موجودیت خود، تمام عواملی را که موجب عدم سازگاری «سوژه» با جهان پیرامون شود، حذف می‌کند.

فروید ناخودآگاه را نهادی روانی قلمداد کرد که محل بروز پدیدارهایی است که از ورود به جهان خرد و آگاهی امتناع کرده و به شکل تمایلاتی سرخورده در ذهن آدمی باقی مانده‌اند. در تئوری‌های فروید «ناخودآگاه» نهادیست که بر تمامی اندیشه‌ها، امیال و اعمالمان حاکم است، این نهاد حاوی دانش ناخودآگاهی است که با استفاده از ابزارهای عادی و به طور پیوسته، امکان دستیابی به آن میسر نیست، بلکه این دانش از طریق تشکلات ناخودآگاه، یعنی «رویاها» «لغزش‌های زبانی»، «فراموشی» و «گسسته‌های زبانی» امکان دسترسی به آن وجود دارد. این تشکلات بیانگر امیال سرکوب شده‌ای است که خارج از قدرت اراده فرد فرصت ظهور می‌یابند و به واسطه شبکه‌ای از «نشانه‌ها» هدایت می‌شوند که به هیچ وجه توسط گستره آگاهی فرد قابل شناسایی نیستند، چرا که حاوی اطلاعات رازگونه و در هم پیچیده‌ای هستند که در بستر آگاهی فرد بی‌معنا جلوه‌گر شده و تنها از طریق تحلیل‌های روانکاوانه قابل رمزگشایی و بازشناسی‌اند.

در بحث نشانگرها، فروید از «یادمان‌های ذهنی» سخن به میان می‌آورد- یعنی آنچه که از یک موضوع یا یک شی در نظام‌های مختلف ذهنی ثبت می‌شود. او معتقد بود، زمانی که کلام منعقد می‌شود و سخن بر زبان جاری می‌شود، این یادمان‌های ذهنی از مرحله ناخودآگاهی به مرحله خودآگاهی می‌رسند. در نظر فروید تنها در بیماران مبتلا به اسیکروفرنی استفاده از گفتار، از ساز و کارهای ناخودآگاه سرچشمه می‌گیرد. لکان با استفاده از این داده‌های زبانشناختی از سوی فروید تئوری‌های خویش را تبیین کرد.

در نظام لکانی هر نشانه، از سه عنصر دال، مدلول و «مرجع» تشکیل شده است. دال در قلمرو جهان نمادین تجلی می‌یابد و علامتی ست که حامل معناست، اما مدلول در قلمرو جهان خیالی پدیدار شده و عنصری است که دال به آن ارجاع می‌شود. و سرانجام مرجع، در جهان واقعی تبلور یافته و به شکل عینی آشکار می‌شود.

برای نمونه با هم خاطره سقوط از یک دوچرخه را مرور می‌کنیم که علامت یک زخم را در یک نقطه از چهره یا بدنمان بر جای گذاشته است. علامت این زخم را ما در حکم دال فرض می‌کنیم که در نظام نمادین، حامل یک معناست؛ مدلول آن چیزی است که از آن حادثه در خاطره مان بر جای مانده است که در اینجا خاطره رفتار و حشیانه یکی از همبازی‌های دوران کودکی مان است که باعث سقوط ما از دوچرخه می‌شود؛ اما مرجع آن چیز است که عیناً اتفاق افتاده است، یعنی سقوط از دوچرخه.

در مثالی دیگر سعی می‌کنیم تا وحشتی را که برخی افراد از دیدن برخی حیوانات مانند سگ احساس می‌کنند، نشان دهیم و آن را در این فرضیه لکان بکار بندیم. در اینجا خود سگ به عنوان مرجع عمل می‌کند، که در جهان خیال ما ذهنیت گاز گرفته شدن توسط او ایجاد می‌شود که این تصور همان مدلول است.

اما برای پیدا کردن دال، فرضیه دیگر لکان یعنی عامل جایگزینی کاربرد می‌یابد. یعنی ترس از سگ، حاصل احساس سرکوب شده دیگری است که همان ترس از پدر است. از دیدگاه لکان، عواطف انسانی سرکوب نمی‌شوند، بلکه توسط عواطف دیگری جایگزین می‌شوند.

لکان گستره ناخودآگاهی فرد را مقدم بر گستره آگاهی او می‌داند، زیرا از بدو تولد فرد در شبکه‌ای نمادین از پیوندها و شباهت‌ها قرار می‌گیرد و به همین دلیل، در کتابش «نوشته‌ها» می‌نویسد: «ناخودآگاه، همان میل به «دیگری» است». اما تعبیری که او از این «دیگری» دارد،

تعبیر متعددی را در بر می‌گیرد. نخست آن که «دیگری» همان «زبان» است که محل تجلی نظامی نمادین است (ما زبان را مجموعه‌ای از نشانه‌های قراردادی و نمادین می‌خوانیم). دوم، رابطه بینا ذهنی است که میان روانکاو و بیمار وجود دارد، یعنی همان گفتگوی روانکاوانه و تحلیلی. لکان می‌نویسد: «دیگری» مکانی ست میان فاعل سخنگو (بیمار) و روان درمانگر».

و سرانجام در مورد سوم، «دیگری» همان «ضمیر ناخودآگاه» فرد است که در قالب «غیر من» پدیدار شده و متشکل از عناصر دلالت‌گر است. و درست در همین راستاست که «ناخودآگاه» یا تشکلات ناخودآگاه در قالب کلام جاری می‌شود اما کلامی که نیاز به رمزگشایی دارد.

### ویژگی‌های ناخودآگاه در فلسفه لکان

۱- فرایندهای نظام ناخودآگاه بر اساس توالی زمانی تنظیم نشده‌اند، یعنی همراه با زمان دستخوش تغییر نمی‌شوند؛ به عبارت بهتر، این نظام هیچ ارتباطی با زمان نداشته و قادر است با گذشت زمان بدون تغییر باقی بماند، زیرا زمانمندی اساساً متعلق به سیستم خودآگاه انسان است.

۲- فرایندهای نظام ناخودآگاه بر اساس واقعیات شکل نمی‌گیرند، بلکه این نظام تابع اصل لذت است. به عبارت دیگر واقعیات عینی جهان بیرون توسط واقعیتهای روانی جایگزین می‌شوند.

۳- نظام ناخودآگاه بر اساس ذخیره کردن اطلاعات دریافتی عمل کرده و این کار را بدون تمیز دادن سره از ناسره، واقعی از غیر واقعی انجام می‌دهد. یکی از ویژگی‌های تئوریهای لکان نسبت به فروید، سازماندهی ساختارمند ناخودآگاه به عنوان شبکه‌ای در هم پیچیده از ادراکات انسانی است.

همه ما رؤیا می‌بینیم، اما اغلب اوقات این رؤیاهایمان بسیار عجیب و غیر قابل درکند. گاه از این علائم و نشانه‌های رازآمیز و غالباً تکراری که در رؤیاهایمان می‌بینیم به ستوه می‌آیم، چرا که خرد انسانی هیچ تحلیل درستی از این رؤیاهایمان ندارد، گاه حتی برای فهمیدن آنها به روانکاو مراجعه می‌کنیم، بنابراین ناخودآگاه به صورت مفاهیم آشفته در گفتمان خودآگاه و در کلام رایجمان که گمان می‌کنیم بر آن اشراف داریم، پدیدار می‌شود، آنچه که به شکل معماگونه‌ای در کلام و رفتار ظاهر شده و فراتر از اراده فرد وارد عمل می‌شود و برای او

مسائل و پرسش‌هایی برمی‌انگیزد. اما همه این پدیدارهای غیر ارادی و پر ابهام، این تشکلات ناخودآگاه به شکل تشکلات زبانی آشکار شده و از ساختاری زبانی برخوردارند. این پدیدارها از فرایندی تبعیت می‌کنند که فروید از آنها با عنوان «فرایند ابتدایی ذهن» یاد می‌کند، و برای آنها ساز و کارهایی قائل می‌شود که با عناوین «انباشتگی» و جایگزینی می‌نامد، در حالی که، لکان معادل‌های «استعاره» و «کنایه» را که در زبان‌شناسی کاربرد داشتند، برای آنها برگزید.

در زبان‌شناسی، استعاره با جایگزین کردن زنجیره‌ای از دال‌ها، معنای مورد نظر را پیوسته به تأخیر انداخته و هیچ یک از عناصر موجود در جمله قابلیت در اختیار داشتن معنا را ندارد. استعاره به معنای شباهت معنایی یک دال با دال دیگری است که جانشین آن دال نخست می‌شود، اما حضور کنایه با استفاده از رابطه‌مندی دال‌ها و جایگزینی آنها تحقق می‌یابد.

در واقع، استعاره به مشابهت دو عنصر، که یکی تمثیلی از دیگری باشد، اطلاق می‌شود؛ برای نمونه، تمثیل شیر برای انسان دلیر. در روانکاوی نیز این استعاره که فروید آن را با عنوان انباشتگی می‌نامید، کاربرد می‌یابد. مثلاً یک شیء، یک تصویر یا یک کنش باعث پدیداری و انباشتگی یک یا چند تصویر توأمان دیگر در ذهن و خاطره ما می‌شود که با آن تصویر نخست دارای مشابهت بوده و برای روانکاو عناصری پر اهمیت محسوب می‌شوند؛ به ویژه در تعبیر رؤیاهای، خاطرات فراموش شده و یا لغزش‌های کلامی، حضور این تصاویر ذهنی برای فهم ضمیر ناخودآگاه بسیار راهگشا است.

در زبان‌شناسی، ما کنایه را یک فرایند زبانی می‌دانیم که به واسطه آن برای بیان یک مفهوم از واژه‌هایی استفاده می‌کنیم که خود بر مفهومی ثانوی دلالت دارد، یا استفاده از لفظی است که به جای معنای اصلی، معنایی نزدیک به آن داشته باشد.

با استفاده از کنایه در زبان‌شناسی، ما از یک جزء کوچک برای بیان یک کل (شمشیر به جای جنگ)، یا از طرف برای بیان مظلوف («نوشتن یک لیوان» به جای «نوشتن آب») یا به طور کلی از یک عنصر کم اهمیت برای بیان عنصری مهم استفاده می‌کنیم.

درست همانند این کارکرد، در خاطرات، رؤیاهای و لغزش‌های زبانی مان که نمودار ناخودآگاه ما را منعکس می‌کند؛ یعنی تبلور یک عامل به ظاهر کم اهمیت، حکایت از یک نقیصه اساسی در روانمان دارد. برای نمونه در کنایه یا نظام جانشینی، گاه ترس از حیوانات یا برخی حشرات، ریشه در ترسی عمیق‌تر به جا مانده از دوران کودکی در ناخودآگاه ما نشان دارد. ترسی که ناشی از خشم‌های پیوسته اطرافیانمان در دوران کودکی بوده، که در دوران بزرگسالی با ترس از عناصر بیرونی (حیوان، حشره) یا هر عامل بیرونی دیگر جایگزین شده است.

نقش استعاری زبان، زمانی بهتر آشکار می‌شود که بخواهیم نشان دهیم هر گفتار یا نوشتاری در اساس، برخاسته از انگیزه‌های ناخودآگاهی است که ریشه در سال‌های ابتدایی حیات انسان دارد، و درست در اینجا است که نظریه زنجیره بی‌انتهای دال‌ها و «مدلول گمشده» مطرح می‌شود. از دیدگاه لکان میان واژگان و جهان عینی هیچ ارتباطی وجود ندارد؛ همچنین هر «دال» ابزاری برای بیان مدلول گمشده است؛ گمشده از این رو که رسیدن به معنای نهایی امکان‌ناپذیر است. در روانشناسی، این مدلول گمشده، به واسطه عناصر سرکوب شده، در ناخودآگاه فرد تجلی یافته و موجب ایجاد سانسور و به دنبال آن ایجاد تحریف و دگرگونی در ساختار کلامی شخص می‌شود.

به همین دلیل، این فرضیه اساسی را می‌توان ارائه داد که تنها دال‌ها بر گفتمان ما حکومت می‌کنند.

روانکاوی، تحلیل ساختاری از موقعیت فاعل انسانی است که پیوسته در محل تلاقی ادراک خیالی و کلام نمادین قرار دارد اما برای لکان تنها کلام است که می‌تواند حقیقت وجودی فاعل انسانی را آشکار کند. همچنین زبان می‌تواند حامل، تکیه‌گاه و محل آشکارشدن خرد انسانی باشد.

روانکاوی لکان نظام ساختاری ناخودآگاه را مجموعه‌ای از خاطراتی می‌داند که به شکل یکسری از مضامین تبلور می‌یابند، این مضامین همانند دایره‌هایی کانون محورند که پیرامون یک هسته مرکزی پاتوژن در گردش بوده و هر قدر که به این مرکز نزدیک‌تر می‌شویم میزان مقاومت فرد افزون‌تر شده و توان راهیابی به این هسته که بنیاد و شالوده شخصیتی فرد را تشکیل می‌دهد، دشوارتر می‌شود. چرا که حاوی رازآمیزترین و پنهان‌ترین لایه‌های شخصیتی فرد است.

حضور عناصر زبانشناختی موجب پیوند این مضامین با یکدیگر شده که به صورت شبکه‌ای از رشته‌های متعدد و در هم پیچیده پدیدار می‌شود اما این رشته‌های گوناگون می‌تواند اساساً نشانگر عارضه واحدی باشند.

درست همانند زبان که زنجیره‌ای از واحدهای نشانه‌ای و نمادین را در قالب یک ساختار منسجم و متناسب با قوانین نحوی تشکیل می‌دهد، ناخودآگاه انسانی نیز مجموعه‌ای از عناصر نشانه‌ای و نمادین را که حاصل تمایلات سرخورده و امیال ارضاء نشده فرد است، همچون کدها و رمزگان زبانی در خود ذخیره می‌کند.

مضامین رمزگون موجود در ناخودآگاه که به شکل عارضه‌هایی نمایان می‌شود، درست

همچون واحدهای نشانه‌ای زبان از یک نظام به هم پیوسته برخوردار بوده و شبکه‌ای از دال‌ها را پدید می‌آورند و خواندن مجموعه این دال‌ها یا عارضه‌هاست که ما را به سوی رمزگشایی ناخودآگاه فرد رهنمون می‌کند.

### لکان، لوی - استروس و ساختارگرایی

از دیدگاه ساختارشناسانه، کلمات و مفاهیم برخاسته از آنها، در راستای تقابل یا همنشینی با کلمات دیگر است که هویت یافته و موجودیتشان در داخل مجموعه‌ای از یک نظام منسجم قابل تبیین و تعریف است.

نگرش ساختاری به زبان با «درس‌های زبان‌شناسی عمومی» توسط فردینان سوسور در دهه دوم قرن بیستم آغاز شد؛ او زبان را نظامی از عناصر مختلف خواند که موجودیت هر یک، تنها در پیوند یا در تقابل با دیگر عناصر معنا یافته و به تنهایی فاقد هر گونه قابلیت است. و مجموعه این روابط «ساختار» را تشکیل می‌دهند. در سال‌های ۱۹۵۰ نیز کلود لوی استروس مردم‌شناس شهیر فرانسوی با مطالعه نظام‌های اجتماعی، جایگاه زبان را در ساز و کارهای اجتماعی افراد بسیار مؤثر دانست و «انسان» را به عنوان موضوعی بنیادین در دانش بشری مورد بررسی قرار داد. از دیدگاه لوی استروس هر «ساختاری»، از سازماندهی منطقی و درونی برخوردار بوده و شالوده هدفمندی را داراست که قادر است مقدم بر حوزه خرد و آگاهی انسان واقع شود (ساختارهای ناخودآگاه). و ساختارگرایی نیز مصمم در بازشناسی این ساختارهای ناخودآگاه است.

از دیدگاه ساختارگرایان، تمامی فرایندهای اجتماعی از جمله زبان، از ساختارهایی بنیادین برخوردارند که غالب اوقات به شکل ناخودآگاه باقی می‌مانند.

ساختارگرایی در پی آنست که هر پدیدار را به واسطه جایگاهی که در یک نظام ایفا می‌کند، توضیح دهد.

بنا بر عقیده لوی استروس فعالیت ناخودآگاه ذهن شامل تحمیل شکل به محتوا یا دال بر مدلول است، و این شکل، برای تمامی اذهان - قدیمی یا مدرن، ابتدایی یا پیشرفته - اساساً یکسان است. به گمان او، درک ساختار ناخودآگاه برای شناسایی تمامی وجوه انسانی و شناسایی همه نهادها و سنن اجتماعی (در قالب ناخودآگاه جمعی) ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ چرا که ناخودآگاه در همه این عرصه‌ها حضوری اساسی و مؤثر دارد.

ساختارگرایی جایگاه ارزشمندی در حوزه فلسفه، جامعه‌شناسی و به ویژه روانشناسی

دارد. همچنان که روانشناسی ساختارگرا توسط آرای لکان تبیین شد. او با ارائه این فرضیه که «ناخودآگاه از ساختاری همانند زبان برخوردار است» در واقع استقلال فاعل انسانی را در حیات اجتماعی منکر شد. او به پیروی از مارکس معتقد بود که فرد حتی در تشکلات موجود در ساختارهای اقتصادی نیز نقش ناچیزی داشته و تشکل‌های اقتصادی بیشتر توسط ناخودآگاه جمعی افراد تعیین می‌شود. بنابراین ساختارگرایی، هر گونه فردیتی را نفی کرده و فرد را تنها در چارچوب قواعد موجود در ساختارهای اجتماعی به رسمیت می‌شناسد.

لکان به پیروی از فروید میان سه مفهوم «نیاز»، «کشش» و «میل» تفاوتی اساسی قائل است؛ و در حالی که مفهوم نخست را یک انرژی جسمی و نیرویی فیزیکی قلمداد می‌کند، برای دو مفهوم دیگر فرایندی روان‌شناختی قائل است.

فروید نیروی کشش را میان دو نیروی نیاز و میل قرار می‌دهد. از دیدگاه او کشش، نیرویی است پایدار برخاسته از طبیعت بیولوژیکی و ارگانیکی انسان که تمایل به حذف هر عامل گسست در نظام روان تنی انسان دارد. اما علیرغم این، از نیاز ساده جسمی متمایز می‌شود، زیرا با برانگیختن تمایلات نفسانی، پیش از هر چیز وارد ساختار روانی انسان می‌شود، هر چند که به طور اخص متعلق به نظام روانی آدمی نیست. در حقیقت نیروی کشش از طریق واسطه‌های ادراکی، وارد نظام خودآگاه، ناخودآگاه و به طور کلی جهانی روانی فرد می‌شود.

اما نیروی «میل» دقیقاً در راستای نظام روان‌شناختی تنظیم شده و مطابق با دریافتی که فرد نسبت به امور مطلوب و نامطلوب و یا فرایندهایی دلپذیر و ناخوشایند دارد، جهت‌گیری می‌شود. تنها این نیرو قادر است تا نظام روانی را به کنش و حرکت وا دارد. «میل» قادر است به عنوان نیرویی مؤثر، در نظام روانی گسیختگی ایجاد کرده و وارد مرحله‌ای شود که واسطه‌های نیروی «کشش» بیشتر در آن وارد شده‌اند، و دستگاه روانی انسان در راستای عملکرد این واسطه‌ها به کنش واداشته می‌شود. در مقابل، «کشش» ضمن برخورداری از یک توان نفسانی به عنوان نیرویی جزئی، قابلیت تأثیرگذاری بر نیازمندی‌های جسمی و عملکردهای فیزیولوژیکی در انسان را داراست. اما «کشش» به نیازمندی ارگانیکی برمی‌گردد که خود پایه‌گذار «کشش» بوده، اما در عین حال نمودار کمبود یا فقدان است که به دنبال جدایی از جسم مادر شکل گرفته است.

مطابق نظر لکان «کمبود» به عنوان نقطه صفر و تهی ساختار روانی انسان باعث ایجاد نیازمندی‌های ارگانیک شده، بنابراین مقدم بر «کشش‌های» درونی و نیازهای جسمی پدیدار می‌شود. تقدم حضور این کمبود یا فقدان به واسطه «کلام» یا سخن امکان‌پذیر خواهد بود که

در قالب یک «دال» تجلی می‌یابد. در این راستا این کمبود بسیار به نیروی «کشش» نزدیک می‌شود. اما این «کمبود» بیشتر حامل نوعی نقصان است که هنوز یک عنصر بیانی در قالب «دال» نیافته است، در حالی که نیروی «کشش» دعوت به پاسخگویی نیازهای نفسانی ست، و نیز بیانگر نوعی اختلال در ساختار جسمانی انسان است. اما تعریفی که لکان از «میل» ارائه می‌دهد، بدان گونه است که آن را نیروی پیوندی می‌داند که در یک ساختار منسجم، باعث حفظ وحدت در عناصر تشکیل دهنده فردیت انسان می‌شود. لکان از طریق عناصر تشکیل دهنده فردیت انسان عناصر ابتدایی ناخودآگاه ذهن را که در قالب «کلام» تجلی می‌یابد، تشریح می‌کند.

برای نمونه، اگر میل ناخودآگاه فیلیپ ایجاد ارتباط با ماری است، این میل برای مسدود کردن اختلال «اختگی» ناشی از جدایی از مادر است.

از اوان کودکی، این میل توسط یک دال جانشین مادر یا به عبارت بهتر یک دال جانشین فالوس (نرینگی) احاطه می‌شود- از یاد نبریم که کودک تمایل دارد که نقش نرینگی را برای مادر خود بازی کند.

این تمایل که به صورت یک میل ناخودآگاه است، در قالب نوشیدن شیر از پستان مادر انجام می‌شود. بنابراین در مثال فیلیپ این میل به نوشیدن شیر در دوران کودکی او با یک کشش دهانی دیگر (بوسه) در دوران بزرگسالی نسبت به ماری جایگزین می‌شود. لکان عبور از مرحله کمبود به مرحله میل را به استمداد فاعل انسانی از زبان تشبیه می‌کند؛ یعنی با حضور و دخالت پدر که هر گونه پیوند کامل با مادر را منع می‌کند، فرد ناخواسته به نظام زبانی متوسل شده و بدین ترتیب تمامی کشش‌های لیبیدویی در او از مسیر واقعی منحرف و به سوی گفتار و تمایلات بیان‌گرانه پیش می‌رود اما این محرومیت و ممنوعیت باعث استقلال شخصیتی او می‌شود.

بر اساس این واکنش، کودک نیاز خود را در هئیت کلام متجلی ساخته که این کلام خود به شکل یک دال جلوه‌گر شده که هیچ تناسبی با واقعیت ابتدایی کودک ندارد؛ اما به کمک زبان و فرا فکنی این محرومیت، نظام روانی بیمار گونه خود را سامان می‌دهد.

بنابراین، موقعیت فرد را به دو بخش می‌توان تقسیم کرد: نخست حقیقت ناخودآگاه او، و دیگری استفاده از ابزار زبان در عالم خودآگاه که بازتابی از همان حقیقت ناخودآگاه است.

همچنانکه گفته شد ضمیر ناخودآگاه هیچ پیوندی با جهان منطقی ندارد اما عناصر موجود در آن، ساختار بنیادین فرد یا در حقیقت فردیت او را می‌سازند، لکان «دال‌های بنیادین»

ناخودآگاه را به صورت مثال‌هایی در دنیای کودک نشان می‌دهد:

احساس بوی تن مادر توسط کودک در بازگشت از یک گردش کوتاه

تغییر در لحن صدای مادر

دیدن خال به روی صورت مادر.

لمس کردن دستان گرم مادر بر صورت کودک

هر یک از این دال‌ها یکی از حواس پنجگانه کودک را که به ترتیب شامل حس بویایی،

حس شنوایی، حس بینایی و حس لامسه بوده، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

حضور این دال‌های بنیادین و ابتدایی سبب پیوند کودک با جهان واقعیت می‌شود؛ این

لحظات گذرا اما تأثیر گذار، باعث تعلیق کودک میان جهان لذت و جهان گفتار می‌شود و یکی

از راه‌های ورود فاعل انسانی به دنیای زبان به واسطه این دال‌های ابتدایی امکان‌پذیر

می‌شود، هر چند که هیچ منطق درونی پیوندی میان آنها برقرار نمی‌کند، زیرا که با جهان لذت

سروکار داشته و فاقد منطق و نظم زمانی‌اند. از این رو تنها با حضور مؤلفه‌های زبانی سازمان

یافته و درجهان عینی پدیدار می‌شوند.

پیش از تولد کودک، رابطه‌ای لذت‌جویانه پدر و مادر را به هم پیوند می‌دهد. وقتی که

کودک متولد می‌شود، جایگاهی در رابطه میان آنها پیدا می‌کند. از این زمان کودک در یک

فضای رقابتی با پدر برای تصاحب مادر قرار می‌گیرد. جالب اینجاست که این موقعیت تنها

مختص فرزند پسر نیست بلکه فرزند دختر نیز در کسب لذت از جسم مادر، درست همانند

پسر، عمل می‌کند. حال این کودک برای ورود به این عرصه رقابت با پدر باید در گفتمان با

مادر برای خود جایگاهی دست و پا کند، تا قابلیت ورود به این نظام کسب لذت را داشته

باشد. بنابراین باید در همان نظام نمادینی که پیشتر پدر وارد آن شده، حضور یابد و از زبان به

عنوان ابزار برای ایجاد این گفتمان استفاده کند.

همچنین از آنجایی که کودک قادر نیست در این رقابت، یگانه هدف لذت برای مادر

محسوب شود، سعی می‌کند تا این کمبود حضور مادر را به وسیله همسویی با پدر و توجه نظر

او جبران کند و از زاویه گفتمان پدر در پیوند با مادر قرار گیرد، اما به هر روی کودک قادر

نخواهد بود مادر را در مالکیت انحصاری خود در آورد و ناگزیر به یک «اختگی نمادین» تن

در دهد. مادر نیز تسلیم این قانون وضع شده توسط نظام پدرسالار شده و کودک را از این

پیوند منع می‌کند. در این نظام، کودک به ناگزیر از نظام نشانه‌ای(زبان) پدر استفاده کرده و تنها

به آن محدود می‌شود.

به عبارت ساده‌تر، با دخالت پدر و ایجاد ممنوعیت برای کودک، امکان آمیختگی با مادر از او سلب می‌شود.

اما برای رسیدن به این مهم، کودک از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. او که متوجه برقراری ارتباط پدر با مادر با استفاده از زبان می‌شود، برای بازیابی آغوش مادر، سعی می‌کند تا دقیقاً از این راهکار استفاده کند.

حال اگر کودک در پیوند با مادری واقع شود که از انجام این ممنوعیت امتناع کند، کودک هرگز قادر نخواهد بود به ابزار زبان مجهز شود.

بازیابی آغوش مادر توسط کودک به عنوان یک میل بنیادین و در عین حال از دست رفته، آنچنان قوی و ریشه‌دار بوده که قابلیت جایگزینی با هیچ نیرویی را ندارد. بنابراین، بکارگیری ابزار زبان که به دنبال این هدف گمشده انجام می‌شود، نیز به صورت یک نیروی عظیم و ماندگار تجلی می‌یابد.

این جایگزینی گفتار به جای لذت اولیه گمشده به واسطه دو عنصر تراکم و جانشینی انجام می‌شود که لکان آنها را با عناوین استعاره و کنایه می‌نامد.

میل ادیبی در کودک مذکر که امیال او را هدایت می‌کند، از جانب پدر سرکوب شده و در نتیجه تجربه اختگی را برای او به همراه دارد. اما این امر باعث شکل‌گیری هویت در او می‌شود. در عین حال این میل سرکوب شده، هرگز ترمیم نیافته، حتی کاربرد زبان نیز قادر نیست که این فاصله را پر کند. در حقیقت، این میل تغییر شکل یافته در شکل گفتار که برخاسته از ضمیر ناخود آگاه انسان بوده، حقیقت درونی او را آشکار می‌کند، اما میل اولیه کودک هرگز از راه گفتار و خواسته‌های بیانی ارضا نشده و زنجیره بی‌پایان دال‌ها در قالب کلام مطلقاً پاسخگوی نیاز سرکوب شده اولیه نیست و در خلال سخن درمانی توسط روان‌درمانگر عاملی بازدارنده محسوب می‌شود: «همیشه مرحله‌ای در فراسوی گفتار وجود دارد، و میل در فرایند سخن درمانی به عنوان عنصری علاج‌ناپذیر پدیدار شده که این خود نتیجه فاصله‌ایست که پیوسته میان نیاز درونی و گفتار وجود دارد» (لکان نوشته‌ها، فصل ۳۳).

### مرحله آینه‌ای

کودک بین ۶ تا ۸ ماهگی، با دیدن تصویر خود در آینه دچار شادی زایدالوصفی می‌شود که خود شامل سه مرحله است. ابتدا با دیدن تصویر خود سعی می‌کند که آنرا لمس کند. او در پشت آینه به دنبال تصویر خود می‌گردد و در این مرحله قادر نیست میان خود و دیگری تمایز

قائل شود.

در مرحله دوم، کودک متوجه تصویر مفهوم تصویر شده، و در می‌یابد که تصویر موجودی واقعی نیست.

در مرحله سوم، کودک قادر می‌شود که تصویر خود را از دیگری متمایز کند. مرحله آینه‌ای نخستین گام کودک در راه درک هویت خویش است که در تصویری از خودش تجلی می‌یابد.

مرحله آینه‌ای ساختار فردیت انسان را پیش از تسلیم در برابر قانون پدرسالار و تن دادن به نظام نمادین خانوادگی، در ساختار ذهنی کودک شکل می‌دهد. همچنین، فردیت کودک پیش از در افتادن او در جهان تخیلی که با ابزار زبان میسر می‌شود، تثبیت می‌شود.

### نتیجه‌گیری

برای فروید و لکان، ناخودآگاه همچون هسته‌ای درونی از روان انسانی است که با حضور نشانگرها یا عامل‌هایی تحقق می‌یابد که بازتابی از کشش‌های درونی فرداند.

فعالیت این هسته به واسطه تمایلاتی که در این نشانگرها به صورت نیروهای لیبیدویی وجود دارد، آشکار می‌شود. این دو خاطر نشان کردند که این نشانگرها جزئی از نظام ادراکی انسان بوده و چگونگی کارکرد آنها با نظام نشانه‌ای زبان قابل مقایسه است. یعنی این نشانگرها که نماد کشش‌های درونی روان فردند و به شکل علائم زبانی و به صورت یک رشته متوالی از نشانه‌ها قابل ثبت و ارائه‌اند. لکان بر این نکته اصرار دارد که محتوای این ناخودآگاه همچون علائم زبانی از طبیعتی بیانگر و رسانه‌ای برخوردار است. بنابر فرضیه عقده ادیپ، ناخودآگاه فرد از یک سرخوردگی اولیه یعنی همان جدایی از جسم مادر، متأثر بوده و این نشانگرها قادرند که محتویات ناخودآگاه فرد را نمایندگی کنند حتی کشش‌های درونی فرد را نیز در خود ثبت نمایند.

میل ادیپی، کودک مذکر را به سوی آمیختگی با مادر سوق می‌دهد، اما وی در فضای رقابتی با پدر قرار گرفته و این میل از جانب او سرکوب می‌شود، اما این سرکوبی باعث ایجاد استقلال شخصیتی در او شده و هویت اجتماعیش را شکل می‌دهد.

هنگامی که سخن می‌گوییم در صددیم تا «من» وجودیمان را اثبات کنیم و بدین ترتیب از «دیگری» متمایز شویم. از اینرو، سخن گفتن، اثبات فردیتمان است؛ یعنی آن که حضورمان را به عنوان فاعل سخنگو (سوژه) در یک گفتمان اثبات کنیم. درست به این دلیل است که

گسترش فردیتان تنها با تملک «من» امکان پذیر است. در حقیقت، هر گفتمانی باعث برانگیختگی نیروی میل شده و در عین حال موقعیت «سوژه» را در برابر آن میل آشکار می کند. بنابراین هر گفتمانی محل تلاقی میل، گفتار و دیگریست. و نیز میل در گفتمان فرد تبلور می یابد. لکان می نویسد «میل انسان میل به دیگری است». این دیگری همان گفتاریست که سایه ای از امیال سرکوب شده است. بنابراین در بیان اندیشه های لکان، گزاف نیست چنانچه بگوییم که از آن میل نخستین دوران کودکی تا میل امروزی، هیچ تغییری ایجاد نشده، بلکه تنها نحوه پدیداری آن فرق کرده است.

#### کتاب شناسی

- Lacan, Jacques. (1966). *Le stade du miroir comme formation de la fonction du "je"*. Paris: Le Seuil.
- Castets, Bruno. (1969). *L'enfant fou*. Paris: Fleurus.
- Fages, J.B. (1971). *Comprendre Jacques Lacan*. Toulouse: Solio
- Maud, Mannoni. (1964). *L'enfant arriéré et sa mère*. Paris: Seuil.
- Major, R. (1991). *Lacan avec Derrida, Analyse désistentielle*. Paris: Mentha.